سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحیم

أنت بحمدالله عالمة غیر معلّمة و...[1]

۱. سخن از بزرگ بانویی است که چنین مدال افتخاری از امام زمانش سیّد الساجدین علیه السلام به او می‌رسد.

سخن از بانویی است بِشکوه چون کوه، و استوار چون صخره‌ای نستوه که *«آهنگ خشم صبورش، عیش مغروران را منغّص می‌کند».*

بانویی سرفراز، *«نایب آن حنجرهٔ مشبّک که به تاراج زوبین رفت و دلش مهمان‌سرای داغهای رشید شد».*

بانویی سرو قامت که در برابر مصحفهایی که بر سر نیزهٔ تزویر و نفاق، خودنمایی می‌کرد، قرآن خواند، *«به نیابت کلّ آن سی جزء که با سرانگشت نیزه ورق خورد»* و بدین‌سان *«تجویدی تازه به تاریخ آموخت».*[2]

سخن از زینب کبری است.

۲. *«زنی بزرگ‌تر از تعریفهای «طبق معمول» و «همیشگی» از زنانگی. مفهومی سترگ‌تر از مصداقهای روزمرّه و دم دستِ انسانِ خوگرفته به تنبلی و دلبسته به یکسان‌سازی. خواهری که تمرکز همهٔ بارقه‌های حماسی را قرارگاهی برای زمانی فراتر از «همیشه»، در نام خویش دست و پا می‌کند.»*

بانویی که اگر نبود، *«خونِ تابناک ستاره‌های دشت سوختهٔ کربلا برای همیشه می‌خفت و بذر فریادهای علوی، جوانه زدن را از یاد می‌برد و دستهای بدلی، اصل مطلب را در هجوم*

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۴.

۲. عبارات داخل گیومه در بند اوّل، برگرفته از شعر سپید «روایت پانزدهم»، اثر جاودانهٔ روانشاد سیّدحسن حسینی است، در کتاب «گنجشک و جبرئیل».

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

هیاهوهای حساب شده می‌نهفت».

۳. *«یاور باورهای زخمی بودن، کار سهل و ساده‌ای نیست. در یک زمان، هم احداث راه است و هم رهنوردی. بند کردن چنگک اراده است به صخره‌های عمود بر توانِ انسان، و در همان حال، حرمت صعود را نگاه داشتن. نگهبانی از آبگینه‌های تُنُک است در بارش بی‌امان سنگهای فتنه و سقوط دیوه سنگهای زخم زبان! کاری نزدیک به معجزه! امری سهل و ممتنع! در گفتار و در نگاه نخست، ساده می‌نماید؛ امّا در عرصهٔ عمل، ناشدنی و ناممکن را معنی می‌دهد و تنها یک امر را می‌طلبد: زینب بودن.»* [1]

۴. در آستانه‌ای چنین شکوهمند، ایستاده‌ایم. با کدامین پای‌افزار، در این وادی گام نهیم؟ وادی‌ای که در آن می‌توان دید که دستهای بسته ـ امّا توانمندِ ـ یک شیرزن، در برابر هجوم توفانهای گونه‌گون، صلابت فریاد **«هیهات منّا الذلّة»** را با صلای **«ما رأیت إلّا جمیلا»** تداوم بخشید؛ و در این آینهٔ همواره شفّاف و صیقلی می‌توان دید که چگونه دست او، نامهٔ سرنوشتِ امّت را، از سر، نوشت!

۴. تمامیِ کاخ تفرعنِ شام و کوفه را ـ به چشم واقع‌بین ـ حبابی دید. بدین‌سان، در برابر نعرهٔ وقیح ابن‌زیاد که گفت: **«الحمدلله الذي فضحکم و قتلکم و أکذب أحدوثتکم»**، با نوایی برخاسته از آرامشِ درون طوفانیِ خود، در ظاهر با آن پَلَشت پلید سخن گفت و به او پاسخ داد؛ ولی در باطن به تمامیِ حق‌جویان تاریخ، راه هدایت نمود:

الحمدلله الذي أکرمنا بنبیّه محمّد ﷺ، و طهّرنا من الرجس تطهیراً. إنّما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر، و هو غیرنا.» [2]

۵. و آنگاه که تمام جارچیان دستگاه فرعونی بنی‌امیّه، یکنوا قهقهه سرمی‌دادند ـ برخاسته از مستیِ سیراب شدن از سرچشمهٔ سراب ـ و *«برزیگرانِ دشت خون»* را *«مقتولانِ خارج از دین»* می‌خواندند، یادگارگرامی علیّ مرتضی، ذوالفقار زبان از نیام

۱. عبارات داخل گیومه در بند ۲ و ۳، برگرفته از قطعهٔ ادبی «فصل با سالار صبوران» است، از آثار مینوی روان‌شاد سیّد حسن حسینی، در کتاب «طلسم سنگ».
۲. تلفیقی از روایت شیخ مفید (ارشاد، ص ۲۲۸) و سیّد ابن‌طاووس (اللّهوف، ص ۱۴۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

دهان برکشید و زلال هدایت حیدری را در جام مرثیه‌ای ماندگار ریخت و به صورت حزین گفت:

یا حسیناه! یا حبیب رسول الله! یابن مکّة و منی! یابن فاطمة الزهراء سیدة النساء! یا ابن بنت المصطفی![1]

و بدین‌سان، باب هدایت را، نه فقط بر دوست که بر دشمن نیز گشود.

۶. و در مدینه، در برابر چشمانِ باز مردمِ کور باطن، پرده‌ای برآورد و سخنی گفت که اگر در گوشِ گشودهٔ ناشنوایانِ حرم رسول نرفت، باری، صدها سال ـ و تا قیام قیامت ـ در گوش تاریخ طنین‌انداز است.

آن‌گاه که بزرگ بانوی دین به درِ مسجد رسول الله ﷺ رسید، دو لنگهٔ در را گرفت و نداکرد: **یا جدّاه! إنّی ناعیةٌ إلیك أخي الحسین.**[2]

چه کسی بهتر ازاین می‌توانست موسی‌وار، از عصای زبان، اژدهایی بسازد وکاخ سحرِ ساحرانِ فرعونی و اموی را از بنیاد براندازد؟

۷. و آن‌گاه که ابن‌زیاد، سرمست از بادهٔ غرور ابلهانهٔ گذرای خود، روشنگریِ سیّدالساجدین ـ صلوات الله علیه ـ در برابر شبههٔ جبر را تاب نیاورد، و قصد قتل آن بزرگِ نیایشگران کرد، باز هم زینب کبری بود که در میدان دفاع از جان امام زمانش آمد و فریاد زد:

و الله، لا أفارقه. فإن قتلته، فاقتلني معه.[3]

و حماسهٔ جاودانهٔ دفاع از امام زمانش را بدان‌سان تجلّی بخشید که لَختی پیش از آن برادرش اباالفضل فریاد برآورده بود:

و الله ان قطعتم یميني
إنّی أحامي أبداً عن دیني...

۸. دربارهٔ بزرگ بانوی کربلا، منابع بس اندکی در اختیار داریم؛ امّا همان مطالب

---

۱. مناهل الابرار فی تلخیص بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۴۱.
۲. منتهی الآمال، باب ۵، فصل ۱۰.
۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

مختصر، چون هوای هماره تازه است و چون زلال نور، هماره جاری و این قصّهٔ نور،همان است، *«کز هر که می‌شنوی نامکرّر است»*.

بدین روی، باید بارها خواند و بررسید و بر دل و دیده نشاند.

این دفتر، سرِ بازگوییِ تمام آن بشکوه حماسه را ندارد، که توانِ آن ندارد. تنها امید می‌بندد که قطره‌ای چند از آن دریای موّاج به‌کام تشنهٔ حقّ‌جویان برساند. و بار دیگر به جانهای غفلت‌زده یاد آورد که دو یادگار ماندگارِ رسول هدایت و رحمت، یعنی کتاب و عترت به بهای چنین مجاهداتی به دستِ ما رسیده است. و دریغ از ناسپاسی و قدرناشناسی!

۹. این مجموعه، با تشویق و همیاری دبیرخانهٔ همایش حضرت زینب(س) به ویژه پیگیریهای مجدّانهٔ سرکار خانم دکتر غروی، و البتّه با همکاری دیگر پژوهشیانِ دل‌بستهٔ خاندان‌نور شکل گرفت که جایگاه همگی درتداوم قافلهٔ حنجره‌های خون‌فشانِ شهیدان و حلقومهای خون‌نگارِ اسیران کربلا، در دارالوصال حضرت حقّ، خوش باد!

۱۰. و این مجموعه، دسته گلی است پریشان، پیشکش به پیشگاه آن امام همام، آن همایونِ همای سدره‌نشین سده‌های غیبت که صدها سال است باکلمات آتشین به زیارت نواحی مقدّسهٔ نور می‌رود و خطاب به جدّ ستمدیده‌اش چنین می‌گوید:

و سُبي أهلك كالعبيد، و صفّدوا في الحديد، فوق أقتاب المطيّات، تلفح وجوههم حرّ الهاجرات، يُساقون في البراري و الفلوات، أيديهم مغلولة إلى الاعناق، يُطاف بهم في الاسواق.[1]

بدان امید که این «امام منصور» به خونخواهیِ «آن مقتول مظلوم»[2] پای در رکاب نهد و جلوهٔ سلطنت الاهی را به ظالمان نشان دهد.

آمین یا ربّ العالمین.

۱. جملاتی از زیارت ناحیهٔ مقدّسه، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

۲. با اقتباس از آیهٔ ۷۱ سوره اسراء.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]